

تولید انبوه و پی‌درپی آثار مرتبط با دفاع مقدس و جنگ تحمیلی در گونه‌های مختلف ادبی، بدون عبور از فیلترهای کیفی ادبی و فنی آسیب‌های اساسی‌ای را متوجه ادبیات پایداری کرده است

در غیاب فرم

آسیب جدی‌ای که عمده رمان‌های ادبیات مقاومت را دربرگرفته غافل شدن از مهم‌ترین و گاه ابتدایی‌ترین اصول رمان‌نویسی است. به دیگر سخن در نگارش بسیاری از رمان‌های این حوزه آنچه به چشم می‌خورد سیطره جهان‌بینی بر تکنیک است. در واقع آنچه اغلب رمان‌های دفاع مقدس بدان مبتلا شده‌اند غافل شدن از فرم به دلیل پرداختن بیش از حد به محتواست. محتوایی که در غیاب فرم درست چیزی جز شعار از آن باقی نمی‌ماند.

این پازل ناکامل

در اغلب خاطراتی که از شهدا منتشر می‌شود؛ تصویری آرمانی از شهید ارائه می‌شود. تصاویری مبتنی بر زندگی‌های فردی و خانوادگی عاری از خطا و کنج‌های متداول میان زوج‌ها. این آثار توقعات غیرواقعی و دور از دسترسی را نسبت به مفهوم خانواده در مخاطبان جوان این حوزه به وجود می‌آورد. واقع‌بینی و نیفتادن به ورطه بزرگ‌نمایی تکه‌های گمشده پازل بسیاری از خاطراتی است که تاکنون از زندگی شهدا منتشر شده است

مرز میان داستان و مستند

در آثار مستندنگاری ادبیات دفاع مقدس آسیبی که گریبان برخی از نویسندگان این حوزه، بویژه نویسندگان نوقلم را گرفته؛ گم کردن مرز زبان روایت است. نوسان زبان میان زبان داستانی و زبان مستندنگاری و گم شدن مرز رمان‌نویسی و مستندنویسی از معضلات جدی آثار مستندنگاری است. گونه‌ای که این روزها طرفداران زیادی در میان نویسندگان و مخاطبان پیدا کرده و به یکی از گونه‌های کثیرالانتشار ادبیات مقاومت بدل شده است.

غیبت فرم

آسیب‌شناسی ادبیات پایداری در ایران

لادن عظیمی

خبرنگار

ادبیات پایداری شاخه‌ای از ادبیات است که در شرایط خفقان، اختناق، ظلم، استبداد، استعمار، جنگ، اشغال

نظامی و هر شکلی از محدود شدن یا از بین رفتن آزادی‌های اجتماعی و مدنی خلق می‌شود یا حتی در شرایط مساعد اجتماعی با اشاره به چنین موضوعاتی و با هدف یادبود مبارزان عرصه ایثار و آزادی و ارج نهادن تلاش در جهت حقوق انسانی به نگارش درمی‌آید. در ایران نیز در گبرودار انقلاب و سپس جنگ تحمیلی آثاری با محوریت مبارزه با ظلم و استبداد و مقاومت در جنگ تحمیلی در حوزه‌های مختلف نظم و نثر نوشته و منتشر شدند که رفته‌رفته به شمار این آثار افزوده شد. آثاری که گاهی از آنها با عنوان ادبیات مقاومت و گاه ادبیات دفاع مقدس یاد می‌شود. در تمام این سال‌ها در حوزه ادبیات

دفاع مقدس که می‌توان آن را شاخه‌ای از ادبیات پایداری دانست؛ داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه، شعر، مستندنگاری، خاطره‌نگاری، روایت، نوشته و منتشر شده است. آثاری که در میانشان کتاب‌های موفق و حائز توجهی چون دا، ساجی، عملیات عطش، چراغ‌های روشن شهر، شماره پنج و بسیار آثار دیگر به چشم می‌خورد.

اما با وجود قابل توجه بودن تعداد آثار موفق، نمی‌توان از این حقیقت غافل شد که میزان کتاب‌هایی که به لحاظ ارزش ادبی در نازل‌ترین سطح کیفیت قرار دارند؛ در این حوزه چشمگیر است. که به بیان دیگر با افزایش تعداد ناشرانی مقدس فعالیت دارند؛ به میزان افزایش آثار ادبی در این حوزه شاهد افزایش آثار ادبی متوسط و ضعیف نیز هستیم.

در حقیقت توجه به کمیت، ناشران و نویسندگان و ویراستاران را از توجه به کیفیت آثار منتشر شده باز داشته است

و صد البته که ذائقه مخاطب نیز در این میان دستخوش تغییر شده است. تولید انبوه و پی‌درپی آثار مرتبط با دفاع مقدس و جنگ تحمیلی در گونه‌های مختلف ادبی، بدون عبور از فیلترهای کیفی ادبی و فنی آسیب‌های اساسی‌ای را متوجه ادبیات پایداری کرده است. اما در میان این رقابت ناشران بر سر تولید محتوا پیرامون ادبیات مقاومت و دفاع مقدس و در این بازار جشن امضاها و جایزه‌های مختلف ادبی، آنچه متولیان فرهنگی از آن غافل شده‌اند؛ ذائقه مخاطب است که رو به متلاشی شدن می‌رود. ذائقه‌ای که روز به روز سهل‌پسندتر می‌شود و به سمت آثاری گرایش می‌یابد که گاه تهنی از کیفیت و زیبایی‌شناسی است و فقط محتوایی که او می‌خواهد در اختیارش قرار می‌دهد.

از پیامدهای انتشار آثاری که در آنها به محتوا بیش از سایر عناصر ادبی پرداخته می‌شود؛ تربیت مخاطبی سهل‌گیر و عاری از روحیه نقد است. در واقع تمایل مخاطب به آثار صرفاً

محتو محور و سیطره کامل محتوا بر فرم در ادبیات دفاع مقدس زنگ خطر بزرگی است که صدایش هنوز به گوش فعالان حوزه کتاب نرسیده است. باید اعتراف کنیم نویسندگان و ناشران ادبیات پایداری به عنوان افراد اثرگذار در سلیقه‌سازی فرهنگی در این چرخه معیوب فروش زیاد و دیده شدن حتی به قیمت نشر آثار نازل، قرار گرفته‌اند.

چرخه‌ای که یک سوی آن مخاطبی قرار دارد که کیفیت ادبی آثار در دایره اهمیت جایی ندارد. اینک آغازگر این چرخه معیوب، نویسندگان و ناشران بوده‌اند یا مخاطبین عام مصداق مسأله مرغ و تخم‌مرغ است. اما آنچه بدیهی و مسلم است این است که این دور یک دور باطل است و حاصلی جز پرورش مخاطب سطحی نگر که طالب ادبیات نازل است و نابودی ادبیات پایداری،

به معنای واقعی کلمه ادبیات، نخواهد داشت. دور باطلی که بهتر است از یک جایی قطع شود و در فرایند خود تغییراتی ایجاد کند. تغییراتی که برخلاف مشخص نبودن آغازگران آن چرخه معیوب، پرواضح است که باید از سوی نویسندگان و ناشران این حوزه آغاز شود و اتفاق بیفتد. محتوایی که گاه چنان ساخته و پرداخته می‌شود که در غیاب فرم درست چیزی جز شعار از آن باقی نمی‌ماند. در واقع سطحی‌نگری و پرداخت سطحی به فرم و تکنیک از بزرگ‌ترین آسیب‌های رمان و در شکل کل‌تر ادبیات دفاع مقدس محسوب می‌شود.

در این میان گاهی آش آنقدر شور می‌شود که نویسنده برای خوشامد مخاطبی که ذائقه‌اش در گرو همین آثاری است که مطالعه می‌کند؛ در بهترین حالت کمی عشق نیز چاشنی داستانش می‌کند و در بدترین حالت دست به دامان سانتی‌مانتالیسم و عاشقانه‌های آبکی می‌شود.



آتش جن، خاک آدم

نگاهی به کتابی درباره اجنه

مهدیه جاهد

خبرنگار

بعید می‌دانم کسی تا به حال حتی برای یک بار وسوسه نشده باشد و سراغ اتفاقات ماورایی، موجوداتی غیر از انسان و عوالم دیگر نرفته باشد.

جن همیشه موضوع جذاب و دامنه‌دار و پیر از ترس و سؤال آدم هاست. ترس از ناشناختگی و قدرتی بالاتر از قدرت‌های آدمی، مثل نامرئی بودن، نداشتن ظرف زمان و مکان، ذهن خوانی یا قدرت تسلط بر ماده و این چنین توصیفات بوده که همیشه جن را برای آدم، ترسناک دست نیافتنی و ناشناخته باقی گذاشته است.

جسته و گریخته هم داستان‌های زیادی از آدم‌های مختلف و کتاب‌ها و مستندات و روایت‌ها از جن و جنیان و نحوه زندگی و سلوکشان شنیده‌ایم و چه باور داشته باشیم یا نه و چه خوشمان بیاید یا نه این موجودات خلق شده‌اند و در حال ادامه حیات هستند.

حالا اینکه با چه کیفیت و چگونه و نحوه ارتباطشان با انسان چگونه است خودش داستان جذاب و هیجان‌انگیز دیگری دارد. حالا محمد رضا عابدی شاهرودی کتابی داستانی نوشته با موضوع جن. از خلقت و شجره‌نامه‌شان؛ قصه‌ای که در آن شما با موجوداتی روبه‌رو هستید که مدت‌ها و شاید اکنون و همیشه از آنها هراس داشتید و گاهی کابوس‌هایتان را تشکیل می‌دادند. خود نویسنده ابتدای کتاب تأکید دارد که تنها شوید چراغ‌ها را خاموش کنید و بروید توی این قصه تخیلی.

او می‌گوید این کتاب یک قصه است و شما هم مثل قصه‌ای بخوانیدش اما وقتی شروع می‌کنی می‌بینی حالا خیلی هم قصه‌ی قصه نیست و گاهی، جایی و گذاری از آن با واقعیت همخوانی دارد. حالا اگر از اصل وی‌اش بگذریم و بنابر بگذاریم بر این که تخیلی بر بستر واقعیت دارد، اما جذابیت کتاب بر می‌گردد به جذابیت موضوعش. معمولاً قصه جن و شیاطین و این داستان‌ها برای دنبال کننده جذاب است ولی اشکال عمده کتاب بی‌داستانی آن است. وقتی کتاب را می‌خوانی انگار یک درخت اصل و نسب و کمی توضیحات و توصیفات افراد و شاخه‌هایش را می‌خوانی و آن وسط مسطها یک نیمچه داستانی از «جان» ایوالاجنه. اگر نویسنده می‌توانست یک یا چند قصه و سیر اتفاقات و کلا داستانی برای تعریف کردن از این موضوع دریاورد به نظر یک «جی آر آر تالکین» می‌شد برای خودش. این کتاب را انتشارات پرند چاپ کرده است و نسخه الکترونیک و صوتی آن را می‌توانید در اپلیکیشن طاقچه و نوار هم دریافت کنید.



محمد رضا عابدی شاهرودی کتابی داستانی نوشته با موضوع جن. از خلقت و شجره‌نامه‌شان؛ قصه‌ای که در آن شما با موجوداتی روبه‌رو هستید که مدت‌ها و شاید اکنون و همیشه از آنها هراس داشتید و گاهی کابوس‌هایتان را تشکیل می‌دادند

یک حلقه خواستنی

هولاهوپ و رابطه‌ای که با شاهنامه، انشاء و تمرین‌های سفت و سخت دارد

طاہره راهی

خبرنگار

کتابخانه پدرم آنچنان پروپیمان نبود. بوستان و گلستان آقای سعدی آنجا خانه دار بودند و دیوانی از حافظ. یک شاهنامه قطور با عکس‌های مینیاتوری و چند کتاب شعر از شاعران نزدیک‌تر نیز در کنار یکدیگر نشسته بودند. ابتدای همان شاهنامه قطور، پدر با خط نه‌چندان خوانا پیش دو

جمله نوشته: «خواستن، توانستن است» و من یا هر بار بازکردن کتاب، چشم‌انم به آن می‌افتاد و می‌خواندمش. برای اولین بار که آن جمله سه حرفی را خواندم، تا مدتی نمی‌دانستم ضرب‌المثل معروفی است، اما در همان سنین ۸-۹ سالگی در ذهنم جاخوش کرد مانند خیلی‌هایمان که ضرب‌المثل‌های مختلف را در متون مختلف می‌خوانیم و به ذهن می‌سپاریم تا در زمان و مکان لازم از آن استفاده کنیم، در مکالمات روزمره یا همان انشاهای معروف دوران نوجوانی یادم هست در یکی از همان

انشاهای نوجوانی، نوشته بودم دوست دارم بتوانم حلقه بزیم! آن زمان‌ها باشگاه‌های ورزشی مانند امروز زیاد نبود. برای زنان، آن هم در شهری کوچک! اصلاً حرفش را هم ممکن است شما حالا و یا خواندن این چند خط بخندید و بگویید چه خواسته ساده‌ای، اما برای من یک خواسته مهم و البته معضل بود؛ معضلی که نمی‌دانم به چه علتی به آن نزدیک نمی‌شدم، از دور ورزش نرم و خواستنی‌ای بود. از نزدیک اما، کفه نتوانستن و نابلد بودن سنگین‌تر بود. من اما

به همان دلیل ناشناخته و مرموز، با دوستانم هم که در خانه‌هایشان حلقه داشتند، تن به تمرین نمی‌دادم و کلمه نتوانستن برام پررنگ‌تر بود. از مرحله دوست داشتن تا تمرین و نتوانستن یک پل باریک بود که باید از آن رد می‌شدم، اما یک حس ناشناخته مانع می‌شد که ماند. بعد از نوجوانی و دانشگاه، دیگر پی آن را نگرفتم. گذشت روزگار و سرگرمی‌هایش، آن خواسته را در لایه‌های ذهنم پنهان کرد، اما یک اتفاق ساده من را دوباره به آن سمت کشاند. همان آبی‌خانم دوقلو که در روایت

قبیل از او نوشته بودم، پایش به باشگاه باز شده و حلقه زدن را آموخته بود. آبی‌خانم من را هم در یک روز تعطیل مجبور کرد از صبح علی‌الطووع تا دم غروب بایستم و تمام تنم را با حلقه سنگین هولاهوپ، کیود کنم تا بعد از ۸ ساعت تمرین مداوم، بتوانم ۱۰ بار حلقه بزیم بدون آنکه بیفتد. ورزشی که حالا ساعت‌ها برای آرامش ذهنم انجام می‌دهم و همان جمله معروف در ذهنم بالا و پایین می‌رود که: «خواستن، حتماً نتوانستن است حتی برای ورزش ساده‌ای چون حلقه هولاهوپ!»



همان جمله معروف در ذهنم بالا و پایین می‌رود که: «خواستن، حتماً نتوانستن است حتی برای ورزش ساده‌ای چون حلقه هولاهوپ!»